

ارتش و مردم

جنبش‌های مردمی و ارتش: از کمون پاریس تا بهار عربی

مایک گونزالس و هومن برکت

مترجمان

رضا التیامی نیا

استادیار / انشاه یاسوج

علی باقری دولت آبادی

استادیار / دانشنامه یاسوج

نشر مخاطب

۱۳۹۵

سرشناسه	:	گونزالس، مایک، ۱۹۴۳ - م. Gonzalez, Mike
عنوان و نام پدیدآور	:	ارتش و مردم: جنبش‌های مردمی و ارتش: از کمون پاریس تا بهار عربی / مایک گونزالس و هومن برکت؛ مترجمین رضا التیامی نیا، علی باقری دولت آبادی
مشخصات نشر	:	تهران: نشر مخاطب، ۱۳۹۵
مشخصات ظاهری	:	۳۲۸ ص: جدول.
شابک	:	978-600-5750-36-2
وضعیت فهرستنویسی	:	فیا
یادداشت	:	عنوان اصلی: Arms and the people: popular movements and the military from the paris commune to 2013, the Arab spring
یادداشت	:	واژه‌نامه
یادداشت	:	کتابنامه
موضوع	:	جنبش‌های مخالف — جنبه‌های اقتصادی
موضوع	:	Protest movements - - Social aspects
موضوع	:	انقلاب — جنبه‌های اجتماعی
موضوع	:	Revolutions - - Social aspects
موضوع	:	جنبش اجتماعی
موضوع	:	Social Justice
شناسه افزوده	:	برکت، هومن
شناسه افزوده	:	Barekat, Hooman
شناسه افزوده	:	باقری دولت‌آبادی، علی، ۱۳۲۵ - مترجم
شناسه افزوده	:	التیامی نیا، رضا، ۱۳۵۸ - مترجم
رده‌بندی کنگره	:	۱۳۹۵ الف ۳۰۱، M ۸۸۱
رده‌بندی دیویی	:	۳۰۳/۶۴
شماره کتابشناسی ملی	:	۴۴۶۲۸۲۷

عنوان: ارتش و مردم: جنبش‌های مردمی و ارتش: از کمون پاریس تا بهار عربی

نویسنده: مایک گونزالس و هومن برکت

صفحه‌آرا: لیلا کاظمی

طراح جلد: الهه کاظمی

ناشر: مخاطب

نوبت چاپ: اول / ۱۳۹۵

تعداد: ۱۰۰۰ نسخه

قیمت: ۲۷۰۰۰ تومان

دفتر مرکزی تهران: خیابان انقلاب اسلامی، ابتدای چهارماده جنوبی، برج ۲۰۱، واحد ۳، تلفن: ۰۲۱ ۶۶۹۵۸۲۲۵
پایگاه اطلاع‌رسانی: www.mokhatabbook.com، پست الکترونیکی: www.mokhatabbook1379@gmail.com
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۹۷۴۶۴۵

مراکز پخش و فروش:

۱. تهران، خیابان ۱۲ فروردین، بین روانمهر و نظری، بن‌بست حقیقت‌سیلاک ۴، واحد ۴، کتاب آوا
 ۲. تهران، خیابان انقلاب اسلامی، بازارچه کتاب، پلاک ۱۲، انتشارات چاپخش
 ۳. تهران، خیابان انقلاب اسلامی، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، نبش خیابان نظری، پلاک ۱۴۲، دانشیران
 ۴. تهران، خیابان منیری جاوید (اردیبهشت)، خ شهید لبافی‌نژاد، کوچه درخشان، پلاک ۲، توحید دانش
- تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۰۴۱۱۰
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۱۶۶۷۶
تلفن: ۰۲۱ ۶۶۴۹۰۲۰۹

فهرست مطالب

۷.....	مقدمه مترجمان
۹.....	مقدمه
۱۷.....	بخش نخست سربازان ارتش و انقلاب
۱۹.....	فصل نخست سربازان، ملوانان و انقلاب: روسیه، ۱۹۱۷
۲۱.....	ارتش نزار و قدرت دولت قبل از سال ۱۹۱۴
۲۴.....	جنگ جهانی اول تا خوریه ۱۳۱۷
۳۰.....	سال ۱۹۱۷ و تداوم راه سبیلزده حسن
۳۶.....	تحولات درون سلسله مراتب ارتش
۴۱.....	ضد انقلاب در برابر انقلاب
۴۳.....	یادداشت‌ها
۴۷.....	فصل دوم انقلاب در درون ارتش: آلمان ۱۹۱۸ - ۱۹۱۹
۴۸.....	کارگران و ارتش
۵۰.....	دموکراسی اجتماعی و ارتش
۵۲.....	۱۹۱۴: پرولتاریاسازی ارتش
۵۴.....	دیالکتیک‌های مربوط به نبرد طبقاتی سیاسی و اقتصادی
۵۷.....	فقر و گرسنگی در جبهه داخلی
۵۸.....	از حمله تا طغیان و تمرد
۶۰.....	اعتصابات کارگران و شورش‌های سربازان
۶۵.....	از اعتصاب توده‌ای تا شورش سربازان
۶۶.....	اتحاد کارگران و سربازان
۷۰.....	یادداشت‌ها
۷۱.....	فصل سوم ملت علیه ملت: ایتالیا ۱۹۱۹ - ۱۹۲۱

۷۳	یک دولت به شدت مداخله‌گرا (طرفدار جنگ).....
۷۶	۱۹۱۷؛ شتاب گرفتن اعتراضات.....
۸۰	عدم بسیج فرهنگ زمان جنگ.....
۸۶	تمرد، اعتراض و سرخوردگی.....
۹۰	یادداشت‌ها.....
۹۳	فصل چهارم سربازان ارتش، حامی ملت: پرتغال ۱۹۷۴ - ۱۹۷۵
۹۳	جنبش نیروهای مسلح و کودتای آوریل.....
۹۵	کارناوال شهری.....
۹۷	حزب کمونیست و «یادگاه» سدیداً لیبرال.....
۱۰۰	دو کودتای عمدی.....
۱۰۱	انتخابات.....
۱۰۳	قدرت مردمی.....
۱۰۵	واکنش‌ها.....
۱۰۶	سرپیچی سربازان از فرمان.....
۱۰۷	تشدید بحران.....
۱۱۰	نقطه عطف: ۲۵ نوامبر ۱۹۷۵.....
۱۱۲	بازتاب‌های این رویداد.....
۱۱۵	یادداشت‌ها.....
۱۱۷	بخش دوم بسیج نیروهای مردمی
۱۱۹	فصل پنجم شبه نظامیان و دولت کارگران: پاریس ۱۸۷۱
۱۱۹	نوع جدیدی از ارتش.....
۱۲۴	شکستن محاصره.....
۱۳۰	شبه نظامیان پاریس: یک نیروی مسلح یا یک جنبش انقلابی؟.....
۱۳۳	ترور جدید.....
۱۳۶	یادداشت‌ها.....

۱۳۷.....	فصل ششم اسپانیا ۱۹۳۶: ارتش مردمی.....
۱۳۷.....	ارتش ضد انقلاب.....
۱۴۰.....	خودیاری کارگران.....
۱۴۳.....	شبه نظامیان.....
۱۴۶.....	ورود شبه نظامیان به جنگ.....
۱۵۰.....	قبر فاشیسم.....
۱۵۲.....	ارتش مردمی.....
۱۵۵.....	سیاست جنگ.....
۱۵۹.....	یادداشت ها.....
۱۶۳.....	فصل هفتم مردم ، ارتش هرگز یکی نبودند: مصر ۲۰۱۱.....
۱۶۴.....	ارتش و مردم.....
۱۶۶.....	سوسیالیسم و وحدت ملی.....
۱۶۹.....	جامعه نظامی.....
۱۷۰.....	پوپولیس و جنگ.....
۱۷۴.....	سیاست درهای باز.....
۱۷۶.....	مبارک و دوستان.....
۱۷۹.....	انقلاب.....
۱۸۳.....	یادداشت ها.....
۱۸۵.....	بخش سوم جنگ های چریکی و محدودیت های قدرت های امپریالیست.....
۱۸۷.....	فصل هشتم قدرت اراده ی مردم سربازان و تفنگداران دریایی آمریکا در ویتنام.....
۱۸۸.....	ویت کنگ.....
۱۹۰.....	جنگ زمینی.....
۱۹۷.....	جنش ضدجنگ.....
۱۹۹.....	شورش و تمرد سربازان.....
۲۰۱.....	پینک وایلی.....

۲۰۷	یادداشت‌ها
۲۰۹	فصل نهم ارتش‌های جسور راهبرد چریکی در آمریکای لاتین ۱۹۵۸ - ۱۹۹۰
۲۱۰	از کلمبیا تا کوبا
۲۱۴	تأثیر چه گوارا
۲۲۳	موج دوم
۲۲۶	یادداشت‌ها
۲۲۷	بخش چهارم، ضد انقلاب و ارتش
۲۳۹	فصل دهم، است آهنین: شیلی ۱۹۷۳
۲۳۹	نقشه راه شیلی
۲۳۴	افسانه قانون اساسی
۲۴۰	انجام کودتا
۲۵۰	یادداشت‌ها
۲۵۱	فصل یازدهم واکنش و قتل عام: اندونزی ۱۹۶۵ - ۱۹۶۶
۲۵۲	چگونه حزب کمونیست اندونزی نخبگان کشور را به چالش کشاند
۲۵۷	شورش یا کودتای عمدی، ۳۰ سپتامبر
۲۵۹	بازگشت نظم و امنیت
۲۶۳	ارتش در برابر دهقانان: یک جنگ طبقاتی؟
۲۶۸	یادداشت‌ها
۲۷۱	بخش پنجم ائتلاف ارتش و مردم
۲۷۳	فصل دوازدهم طوفان در اردوگاه استبداد مصر و عراق ۱۹۴۵ - ۱۹۶۳
۲۷۴	بحران طولانی انقلاب
۲۷۶	ظهور افسران آزاد
۲۷۸	فلسطین
۲۸۰	کنترل جنبش‌های اعتراضی
۲۸۱	تکامل سازمان افسران آزاد

۲۸۳.....	رابطه با جنبش‌های ملی
۲۸۵.....	انقلاب جولای
۲۸۷.....	اخوان المسلمین مسلح؛ اخوان المسلمین و افسران آزاد
۲۹۰.....	عراق: مقاومت مردمی و رهبران تنها
۲۹۴.....	نتیجه‌گیری
۲۹۵.....	یادداشت‌ها
۲۹۹.....	فصل سیزدهم: ائتلاف ارتش و مردم ونزوئلا ۱۹۵۸ - ۱۹۹۰
۳۰۸.....	یادداشت‌ها
۳۰۹.....	نمایه
۳۱۰.....	نمایه‌ها
۳۱۱.....	کلید واژه‌ها

مقدمه مترجمان

وقتی تاریخ انقلاب اسلامی ایران را می‌خوانیم همواره یک سوال ذهن را به خود مشغول می‌سازد و آن اینکه چرا هم‌اکنون ارتش بجای ایستادن در کنار شاه، ایستادن در کنار مردم را انتخاب نمودند و در مدرسه رفاه با امام خمینی (ره) بیعت کردند؟ چرا سربازان و درجه داران ارتش محل‌های خدمت خود را ترک و به صف‌های پیوستند؟ آیا در طول تاریخ این رخداد مسبوق به سابقه بوده است و یا اینکه ارتش ایران را هیچ‌کس این حرکت باید دانست؟ چرا باید ارتش بجای دفاع از شاه، دفاع از مردم را انتخاب نماید؟ پاسخ این سوالات در کتاب پیش رو به خوبی تبیین شده است. نویسندگان مختلف اثر حاضر که هر کدام بر حوزه مورد پژوهش خود جزء متخصص‌ترین و آشناترین افراد به بحث هستند رابطه مردم و نظامیان را در کشورهای مختلف و در طول قیام‌ها و انقلاب‌های مختلف بررسی نموده‌اند.

نویسندگان با جزئیات توضیح می‌دهند که چگونه ابتدا در انقلاب ۱۹۰۵ روسیه، ارتش در برابر مردم ایستاد و انقلاب را سرکوب کرد اما نهایتاً در انقلاب ۱۹۱۱ بخاطر موج اعتراضات از تداوم جنگ و شرایط سخت جبهه‌ها، در کنار کارگران و دهقانان قرار گرفت و از وقوع انقلاب حمایت نمود. آنها از شرایط سخت در جبهه‌های نبرد سخن می‌گویند و اینکه چگونه منجر به رویا‌های تدریجی روحیه مردم و سربازان به خصوص بعد از نبرد بزرگ سال ۱۹۱۶ گردید. نویسندگان به خوبی شروع شورش‌ها در ارتش آلمان، فرانسه و ایتالیا بحث کرده و پیامد آن را بر سرنوشت جبهه‌های جنگ می‌دهند. آنها بتدریج دامنه بحث را از جنگ‌های خارجی به ناآرامی‌های داخلی در اسپانیا، ایتالیا، پاریس و مصر گشانده و نشان می‌دهند چگونه در این کشورها ارتش‌ها موضعی متفاوت با یکدیگر اتخاذ کرده‌اند. گاه کنار دولت بوده‌اند و سرکوبگر مردم و گاه در کنار شبه نظامیان و نیروهای مردمی. گاه این سرکوب‌ها آنقدر گسترده بوده که شکل کشتار دسته جمعی به خود گرفته است (اندونزی) و گاه کم دامنه اما تأثیرگذار (شیلی). اما نویسندگان نقش قدرت و اراده مردم را از یاد نبرده‌اند و با رجوع به حوادث جنگ ویتنام و ونزوئلا نشان داده‌اند چگونه اراده مردمی توانسته است دولت و نظامیان را مجبور به قبول خواسته‌هایشان سازد. آنها به سراغ جنگ‌های چریکی در آمریکای لاتین رفته این جنگ‌ها را تبارشناسی

نموده و از چگونگی نشر آن به سایر بخش‌های جهان سخن گفته‌اند. اما لذت مطالعه این مباحث هیچ‌کجا به اندازه مباحثی نیست که توضیح می‌دهد چگونه در مصر و عراق و یا ونزوئلا مردم و ارتش در کنار هم بنیان‌های استبداد را فرو ریختند.

مزیت برجسته کتاب این است که فقط در گذشته توقف نکرده و دامنه موضوع را تا تحولات مربوط به خیزش‌های مردمی در غرب آسیا و شمال آفریقا بسط داده است. نویسندگان به خوبی توضیح می‌دهند که چگونه ارتش در جریان بهار عربی در مصر ابتدا موضعی بینابین گرفت و وانمود کرد در کنار مردم است اما نهایتاً دولت مردمی را سرنگون ساخت. آنها به کنکاش در این موضوع نشست و ریشه‌های این رفتار را در دل تاریخ و نقش نظامیان در مصر بررسی می‌کنند. در کل می‌توان گفت کتاب برای دانشجویان رشته‌های علوم سیاسی، علوم اجتماعی، دانشجویان دانشکده‌های افسری و کسانی که علاقه به موضوعات سیاسی و تاریخی هستند قابل استفاده بوده و می‌تواند به یکی از منابع اصلی درس ارتش و سیاست در رشته‌های دانشگاهی تبدیل گردد.

مقدمه

مایک گونزالس

وقتی که تانک‌ها در نوریه ۲۰۱۱ میدان تحریر مصر را محاصره کردند برای یک لحظه نفس جهان در سینه حبس شد. با این وجود جمعیت شاهد بودند که ارتش، یا حداقل سربازان وظیفه که سلسله‌مراتب ارتش را تشکیل می‌دادند در مقابل متحد کنار آنها ایستادند. شعار «ارتش و مردم یکصدا هستند» شعاری بود که بر روی دیوارها و تیرها و نیز بر روی تانک‌ها نوشته شده بود. اما دیری نگذشت که رویدادهای مصر و بقیه کشورهای خاور میانه این فرضیه را زیر سوال برد. درست یک سال بعد، این جنبش مردمی توسط همان ارتش و سربازانش سرکوب شده و نویسنده این مقاله به این نتیجه رسید که این جنبش انقلاب عربی همچنان چشم انتظار آینده است. سوال مهم در اینجا این است که آیا یک جنبش انقلابی می‌تواند ارتش را شکست دهد؟ بهار عربی پاسخ‌های متضادی ارائه می‌دهد. در حالی که رژیم‌های یمنی و تونس سرنگون شدند در بحرین ارتش تا حد زیادی دست نخورده باقی مانده و می‌کوشد به خشونت شدید علیه مردمانش پایان دهد.

این مجموعه مقالات به مرور و بررسی تجربه جنبش‌های اجتماعی در سرتاسر جهان که از سال ۱۸۷۱ به این سو با سوال فوق روبرو بوده‌اند؛ می‌پردازد. همه این جنبش‌ها دارای تجارب مشترکی هستند، به بویژه در اشتباهاتی که مرتکب شده‌اند و علائم هشدار که آنها را نادیده گرفته‌اند. در عین حال هر یک از این تجارب در زمان و مکان خاصی اتفاق افتاده است. این وجود، این مباحث و سوالاتی که در این زمینه مطرح شده‌اند به نظر می‌رسد در سایر موارد مشابه به عنوان حرکت اعتراضی در ورودی یک کارخانه یا مسدود نمودن خیابان از سوی معترضان ممکن است تکرار شود. نویسندگان مقالات کتاب پیش رو دارای دیدگاه‌های مشترکی درباره اینکه چطور جهان را تغییر دهیم و جامعه‌ای را که در آن زندگی می‌کنیم دگرگون سازیم هستند. به این امید که آنچه در ادامه مطرح می‌شود این مبحث را در مقطع حساس و تاریخ ساز معاصر تقویت و تعمیق نماید.

کارل لیبنخت^۱ آلمانی در رساله خود به سال ۱۹۰۷ با عنوان نظامی‌گری و ضدنظامی‌گری مسئله‌ای را مطرح می‌کند که در جمله‌ای مشهور، دغدغه‌های ما را بیان می‌کند:

نظامی‌گری یا ارتش جدید به چیزی کمتر از نابودی مردم نمی‌اندیشد. ارتش جدید، مردم را در برابر مردم مسلح می‌کند. ارتش جدید آنقدر گستاخ است که کارگران را وادار می‌کند تا به سرکوبگران، دشمنان، قاتلان دوستان و رفقای هم‌طبقه خود و نیز والدین، برادران، خواهران، کودکان و نیز قاتلان گذشته و آینده خود تبدیل شوند. ارتش یا نظامی‌گری جدید می‌خواهد همزمان هم دموکراتیک باشد و هم مستبد. هم روشنفکر و هم مانند ماشین خشک و قسی‌القلب باشد تا همزمان هم خادم کشور باشد و هم دشمن آن.

ارتش جدید دیگر افراد مکلف یا شهروندان مسلح برآمده از سربازگیری عمومی نیست. مشابه چنین شباهت‌ها، نظامیان مردمی می‌تواند در ارتش کمون ۱۸۷۱ یا در کمیته‌های ضدفاشیستی و نیز واحدهای مسلح انقلاب اسپانیا نیز دیده شود. اینکه دولت‌ها چگونه طبقه کارگر را مسلح و سازماندهی می‌کنند به ندرت به عنوان یک مسئله و سوال واقعی در قرن انقلاب‌ها مورد بررسی و پاسخگویی قرار گرفته است. اگرچه ونزولا مانند آنکه داگلاس براوو اشاره می‌کند یک استثنا در دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ بوده است اما کانون بحث در نهاد و نهیتاد انتهای این مجموعه این بوده است که چگونه می‌توان نیروهای مسلح را از مردم تفکیک کرد. این همان کاری است که مایک هاینس «نبرد برای طرفداری از روح ارتش» می‌نامد.

یک بررسی ساده نشان می‌دهد که سربازان ارتش همان کارگران مسلح شده و بکارگرفته شده‌اند. این نکته کاملاً درست است. بررسی کوتاه درباره تعداد کشته شده‌ها در افغانستان نشان می‌دهد که اغلب آنها که کشته شدند مردان جوان طبقه کارگر جمعیتی هستند که به خدمت ارتش درآمده و اینگونه جان خود را در افغانستان در یک جنگ بیهوده از دست می‌دهند. ریشه‌ها و اصالت آنها در مکان‌ها و محلات فقیرنشین طبقه کارگر است که امروزه در این مکان‌های فقیرنشین را در این کشورها می‌شناسند. آنها سرجوخه، سرگروه‌بان و افراد عادی ارتش هستند که در این جنگ‌ها جان می‌بازند. به ندرت می‌شنویم که اشاره شود که افسران در این میادین نبرد می‌بایزند. اعلام خبر مرگ این سربازان تنها ارزش خبری دارد و آگاهی و وفات آنها و بستن کردن به خبر انتشار مرگ‌شان در روزنامه‌ها شکی درباره اینکه چه میزان پیشینه طبقاتی آنها با همدیگر فرق دارد باقی نمی‌گذارد. به عبارت دیگر، این برداشت درست است که بگوییم قاطبه ارتش، نیروهای کارگر هستند. فرضیه‌ای که این امر از آن نشأت می‌گیرد این است که در هنگام شورش و قیام طبقه آنها، وفاداری آنها به طور خودکار به سمت طبقاتی که از آن آمده‌اند سوق پیدا می‌کند. با این حال از سلی و اندونزی گرفته تا سوریه کنونی، به وضوح روشن است که این فرض لزوماً در مورد این کشورها درست نیست. عوامل مهم دیگری من جمله وفاداری‌ها، اختلافات، دسته‌بندی‌ها و ترس‌ها نیز در وفاداری سربازان سهم

هستند و جایی که انقلاب و جنبش رخ می‌دهد مجموعه‌ای از شرایط خاص در کنار هم قرار می‌گیرد تا این پدیده اتفاق بیفتد. این نکته‌ای است که همه مقالات اثر پیش رو به وضوح آن را نشان می‌دهند. لیننخت با عشق و علاقه همیشگی‌اش، این مساله را که چگونه ارتش‌های جدید نیروها و سربازان خود را فریب می‌دهند و زندانی می‌کنند این گونه توصیف می‌کند:

نظامی‌گری باید اراده افراد را از طریق نفوذ اخلاقی و روانشناختی مقهور سازد و تحت کنترل خود درآورد در غیر این صورت از زور استفاده می‌کند. یا باید فریبکاری کند یا باید وادار کند. قاعده یا اصل چماق و هویج در اینجا قابل کاربرد است. روح و ماهیت اولیه ارتش که اول از همه به کارکرد و نقش آن در برابر دشمن خارجی برمی‌گردد در بی‌باکی وطن پرستانه و تکبر و غرور میهن پرستانه آن خلاصه می‌شود. در اینک در زمینه کارکرد و نقش خود علیه دشمن داخلی، ارتش فاقد درک است و حتی از هر نوع پیشرفت و تلاش که ممکن است به نحوی از انحاء قدرت طبقه مسلط را مورد تهدید قرار دهد نفرت دارد. این مسری است که در آن ارتش باید اندیشه‌ها و احساسات سربازان خود را هدایت و جهت‌دهی نماید. در این راستا ارتش از طریق سیاست هویج خواهان فریفتن کسانی بوده است که منافع طبقاتی آنها در مقابل میهن پرستی مان قرار گرفته است. لذا برای آنها این پیشرفت‌ها می‌بایست تا زمانی که نظم اجتماعی موجود را هم فروپاشد به عنوان تنها هدف منطقی جلوه گر گردد.

فرایند تلقین همانطور که هالیوود نشان داده است مجموعه‌ای از تحقیرها و ضدانسانی‌ترین اعمال است و در واقع فروپاشی نظام‌مند اراده سربازان را به کردن آنها از جهان خودشان است:

قبل از هر چیزی، ارتباط پرولتاریا به صورت یکدست و به سرعت و بی‌رحمانه از دوستان و اعضای خانواده‌شان قطع می‌گردد. این کار از طریق دور کردن آنها از خانه بوده و محیط خانه‌شان انجام می‌شود. آلمان از جمله جاهایی بود که این اتفاق به شکل نظام‌مند به وسیله ارتش محدود کردن پرولتاریاها در سربازخانه‌ها و ایجاد خفقان در آن رخ داد. شاید بتوان این فرایند را روی نمونه‌های مسیحیت و نقطه مقابل سازمان رهبانیت مقایسه کرد.

همزمان حمله ایدئولوژیکی متناظری که توسط رسانه‌های خارجی و آموزش‌های داخلی تقویت می‌شود وجود دارد. گفتمان نظامی در این فرضیه ریشه دارد که ارتش ملی یک کشور به وجود آمده تا از کشور در مقابل دشمنان خارجی دفاع کند. به لحاظ تاریخی نیز این امر درست است که ارتش‌های امپریالیستی برای توسعه دامنه نفوذ آن کشور و ایجاد مستعمره و کنترل آن به وجود آمدند. با این وجود، این ارتش‌ها در عین حال به عنوان یک نیروی داخلی سرکوبگر یا به عرصه حیات گذاشتند. اگرچه این گفتمان تغییر نکرده است اما با این وجود دشمن داخلی از یک دوره زمانی خاص به بعد با عناوینی همچون دشمن شیطان و در سایه توصیف گردید. برای مثال همانطور که محیط و شرایط پیش از جنگ در آلمان نشان داد فرمانده کل ارتش همزمان و به شکل مساوی نسبت به هر دو دشمن

ایراز نگرانی کرد. بعد از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ نیز جرج بوش تعلیق قانون بوس کامیتاتوس^۱، قانونی را که اجازه استفاده از ارتش برای اهداف داخلی را محدود می‌کرد، پیشنهاد داد و از آن زمان به بعد بار دیگر ارتش در داخل کشور مورد استفاده قرار گرفت.

برای صحبت کردن درباره کارگران یونیفرم‌پوش باید هم عوامل عینی را بررسی کرد و هم عوامل ذهنی را. ممکن است که یک کارگر در یک خانواده طبقه کارگری به دنیا آمده باشد در ناحیه و منطقه طبقه کارگری هم بزرگ شده باشد ولی خود را بخشی از آن مجموعه نداند. لذا منطقی است که کارگری که چنین تجربه‌ای نداشته درک و آگاهی مشابهی نیز نداشته باشد. بحث و بررسی درباره انسجام و وحدت حیات جمعی یک بحث ذهنی یا انتزاعی نیست بلکه تعمیم‌دهی و عمومی‌سازی یک تجربه است و باور و به رسمیت شناختن این نکته است که چطور کارگران می‌توانند از منافع خود به عنوان افراد و به عنوان یک نیروی اجتماعی دفاع و پاسداری نمایند. آموزش سربازان، به‌ویژه سربازان حرفه‌ای و نیز سربازان وظیفه‌دار در برگیرنده اقدام سازنده جداسازی آنها از واقعیت مشترک زندگی‌شان و متقاعد نمودن آنها در مورد این مسئله است که به‌عنوان یک رزمنده عادی و یا عالی‌رتبه به اجتماع مختلفی که ملت نام دارد تعلق دارند. اجتماعی که به دفاع از آن متعهد شده است و تعهد کرده جانش را فدای آن کند. ملت یک مفهوم انتزاعی است اما در عین حال ایدئولوژیکی و آئینی است که با هم ترکیب شده تا این مفهوم را ایجاد کند که ملت وجود دارد. این‌که ملت یا کشور یک کل نامتمايز و کلی است که در آن دهقان، زمیندار، کارگر و کارفرما، همه سهم هستند و وجود دارند. تلاش برای کشف روح ارتش باید ابتدا راهی را برای استقرار و تثبیت مجدد هویت یک طبقه و اشکارسازی فلسفه وجود یک ملت متحد پیدا نماید. به عبارت دیگر، ابتدا باید راهی برای بازسازی هویت یک طبقه و برداشتن نقاب دروغ مربوط به وجود مفهوم ملت واحد پیدا کرد.

البته این یک وظیفه و امر سیاسی است. اما بحث‌های ما نباید می‌رود که این کار می‌تواند در برخی شرایط بدست آید و در شرایط دیگر خیر. بارزترین مثال در این باره، اروپای شرقی و روسیه است. آلمان در سال ۱۹۱۸ برمی‌گردد جایی که ترمز سربازان و ملوانان در ظهور انقلاب بسیار مهم بود و نمونه دیگر در ویتنام، جایی که افسران ارتش به طور کامل کنترل خود بر نیروهای تحت امرشان را از دست دادند اتفاق افتاد. زمانی که کنار همدیگر قرار گرفتن اعتراضات داخلی و فروپاشی کامل اخلاق در میان سربازان ارتش منجر به ظهور ارتشی خسته و توهم‌زده گردید هزاران نفر از آنها به‌دست هم‌قطاران‌شان کشته شدند. بخش قابل توجهی از این افراد را سیاه‌پوستان یا اسپانیولی‌زبانانی تشکیل می‌دادند که به مبارزه با دشمنی می‌رفتند که آن را نمی‌شناختند. این رخداد لزوماً منجر به یک

برداشت رادیکال درباره واقعیت‌های زندگی آمریکایی و مخالفت با تداوم جنگ - جز در میان سیاهان - نگردید و عوامل دیگری نیز در این باره دخیل بودند. شیلی و اندونزی به سهم خود نشان دادند که جنبش توده‌ای یا مردمی یک شرط لازم اما ناکافی برای اینکه تجزیه و فروپاشی در یک ارتش به وقوع بپیوندد می‌باشد.

این امر جالب است که به آمارهای مرگ‌ومیر، زخمی‌ها و خرابی‌هایی برگردیم که جنگ از میدان فلاندرها^۱ تا ویتنام به وجود آورد. جنگ جهانی اول به طور خاص آمار غیرقابل‌تصور را در این باره خلق کرد. با این حال با شروع پیگیری اهداف استعماری، این جنگ مورد حمایت اکثریت مردم کشورهای درگیر در جنگ یعنی مردم بریتانیا، فرانسه، آلمان و روسیه قرار گرفت. آنها به طور جدی حامی این جنگ بودند. آلمان در این زمینه یک مورد شگفت‌انگیز بود. حزب طبقه کارگر با دو و نیم میلیون نفر عضو با یک تاریخ بین‌الملل‌گرایی و ضدنظامی‌گری، در طی چند هفته سوار بر اربابه ایدئولوژی میهن‌پرستی افراطی شد و تازیدن گرفت. بسیاری از افرادی که با چنین شجاعتی برای حقوق زنان در بریتانیا، برزه کرده بودند وقتی جنگ شروع شد میدان را خالی کردند.

در سرتاسر اروپا، سربازان آتش‌بار حالی که سرود جنگ می‌خواندند وارد جنگ شدند و تا سال ۱۹۱۷ یکسری ترمدها در نیروی مسلح فرانسه و آلمان رخ داد و حکومت مطلقه تزاری نتوانست کنترلش بر مردم خود را حفظ نماید. انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، سازمان‌های مردمی ایجاد کرد که با افتخار از طبقه در برابر ملت در شوروی مسئولان نارگران، سربازان و دهقانان حمایت می‌کرد. این اقشار منشاء قدرتی متفاوت بودند و بازتاب‌های خودشان را بر شوراهای کارگری آلمان و نیز جاهای دیگر یافتند. به انحاء مختلف، انقلاب در پیشرفته‌ترین کشور، رمایه‌داری در اروپا یعنی آلمان، اهمیت و برجستگی بیشتری داشت. با این وجود انقلاب در این کشور سرریزه‌داری سرکوب شد، رهبران آن کشته شدند و مشارکت‌کنندگان در این انقلاب، مورد تعقیب قرار گرفتند و توسط رژیم نازی آلمان کشته شدند. این شرایط را می‌توان مرحله نهایی انتقام طبقه حاکم آلمان نامید. همچنین در ایتالیا، خالق فوق‌العاده اثر «دو سال خونین» (۱۹۱۹ - ۱۹۲۰) توهم ایجاد قدرت را که کارگر را مطرح نمود اما در آنجا نیز این اندیشه با دیکتاتوری نظامی موسولینی منکوب شد.

خواندن اثر جان ریدز با عنوان «ده روزی که جهان را تکان داد» تولد نوع جدیدی از قدرت یعنی قدرت شوروی را به نمایش می‌گذارد. در روسیه و آلمان، وطن‌پرستی و افتخار ملی همانطور که ولکهارد موسلر نشان می‌دهد، رقیق و کم‌مایه بودند. جنگ با بی‌رحمی و سبیت و قتل عام کور و بی‌هدف آغاز شد. با این وجود طبقات حاکم به زندگی مرفه خود در بلژیک و فرانسه ادامه دادند. در دادگاه تزار نیز

چنین وضعی حاکم بود. در جنگ داخلی، خانواده‌های سربازان فقر شدیدی را تجربه کردند. در حالی که کسانی که در کارخانجات تسلیحات کار می‌کردند شاهد سهم بالایی از مزایا و امکانات توسط کارفرمایان‌شان بودند. رویارویی و تضاد میان میهن‌پرستی و تناقضات داخلی زمینه شکاف‌ها در این عمارت ایدئولوژیکی را فراهم نمود. انقلاب روس‌ها به جهانیان اعلام کرده بود که حکومت‌های سلطنتی مستبد امپریالیستی می‌توانند با بسیج توده‌ها از بین بروند. در سال ۱۹۷۳، که آخرین آمریکایی‌ها تلاش کردند تا در مقابل سوار شدن بر آخرین هلیکوپتر برای خروج از سیاه‌کون مبارزه کنند شکاف‌ها در قدرت آمریکا برای جهانیان نمایان شد.

یک بحران احتمالی در لحظه انقلاب این است که دولت و نهادهای کنترل اجتماعی آن دچار ناتوانی شد و از هم فروپاشند. این امر در انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ و در اسپانیای تحت حمله راست‌گرایان در سال ۱۹۳۶، در کوبا و نیکاراگوئه طی سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۷۹ رخ داد. در یک بحران اجتماعی وقتی که حاکم نتواند به روش متداول و همیشگی‌اش حکومت کند و طبقه کارگری دیگر قبول نکند که به سیه قدیم تحت حکومت قرار گیرد (آنچه که لنین تحت عنوان بحران انقلابی از آن یاد می‌کند) نبرد طبقاتی تا ارم خواهد یافت. هیچ طبقه حاکمی در تاریخ، صرف نظر از اینکه حکومت آنها از حمایت مردمی برخوردار است یا نه، به صورت داوطلبانه و با اختیار خود حکومت یا قدرت را واگذار نکرده است. در عوض، هنگامی که رویه حکومت‌داری بر اساس اجماع یا توافق دیگر عملی نیست، حاکمان به راه حل‌های نظامی توسل می‌شوند و در برخی موارد ارتش‌های جایگزین درست می‌کنند. همانطور که در آلمان قرن نوزدهم و به تبع آنش متشکل از داوطلبان مزدور با عنوان فریک‌اورپس^۱ تشکیل شد و در کشورهای دیگر مثل سوئد و ژوئالی بعد از ۱۹۶۶ ارتش کاملاً حرفه‌ای با برخورداری از شرایط اقتصادی و زندگی اجتماعی مناسب شکل گرفت. در مصر، ارتش از امتیازات بسیار ویژه برخوردار است و همچنان بخش اعظم و مهم اقتصاد را کنترل می‌کند. همه این امتیازات به ارتش مصر امکان داده تا وفاداری شدیدی به نظام مالی و اقتصادی آن کشور داشته باشد.

در یک بحران انقلابی، انتقال قدرت هنگامی رخ می‌دهد که طبقه سرکوب‌شده و استثمار شده گرفته به صورت جمعی بر حسب منافع خود شروع به اقدام و کنش می‌کند. در این لحظه ساعت‌ها از حرکت باز می‌ایستند و زمان و دوره جدیدی آغاز می‌شود. اما از آنجا که طبقه حاکم قدیمی از قبل آماده واکنش خشونت‌آمیز است گزینه‌های پیش رو برای انقلاب کدامند؟ پاسخ کلی این است که استفاده از تسلیحات جای خود را به سیاست بدهد. در این لحظه حیاتی، سیاست و نه اسلحه، باید حاکم

گردد. اما سوال این است که چه سیاستی؟ سیاست دموکراسی اجتماعی؟! تحت چه عنوان و پوششی باید ظاهر شود؟ همانطور که مقالات این اثر نشان می‌دهد پیامد این وضعیت تأخیر در دستیابی یا از دست دادن قدرت است. سازمان‌هایی که هدفشان دستیابی به قدرت در وضعیت فوق‌الذکر است موقعی که دولت و نهادهای سرکوب آن وارد دوره بحران می‌شوند دچار تردید می‌شوند. سیاست اصلاحات بجای اینکه اهرمی برای دفاع و حفاظت از حکومت طبقاتی باشد از فرض وجود یک دولت بی‌طرف شروع می‌شود. در واقع اصلاحات ابزاری است که می‌تواند مورد بهره‌برداری و استفاده در هر کاری قرار گیرد.

ویلهلم لیبنخت^۱ (پدر کارل لیبنخت) درباره آلمان می‌گوید: «ما دو دسته افراد در آلمان داریم: مردم مسلح و مردم بی‌سلاح. مردم فاقد سلاح و نیرو توسط مردم مسلح در بردگی نگه داشته می‌شوند. در چه نقطه‌ای یا در کجا این موازنه به هم می‌خورد؟ مردم مسلح اما فاقد انسجام سیاسی نمی‌توانند تداوم انحصار سلاح را در استان طبقه حاکم و متحدانشان محقق و تامین کنند.» بیست‌ونه کشور برای حمایت از ارتش، سیدیه‌ها، ضدانقلاب هجوم بردند و روسیه را بعد از سال ۱۹۱۸ مورد محاصره قرار دادند. به هنگام فروپاشی یک نیروی مسلح، شبیه اتفاقات مربوط به ارتش آمریکا در ویتنام و به انحای مختلف در پرتغال، یک فضای سیاسی گشوده می‌شود که در آن در بین بسیاری از سوالات دیگری که طرح می‌شود نقش ارتش به جای بررس دارد. اما مورد پرتغال به طور خاص، نشان می‌دهد بجز در شرایطی که یک سازمان نیروی اجتماعی با تیرین وجود دارد، در سایر موارد این قدرت سرمایه است که انطباق لازم با وضعیت حاصل شده را پیدا نموده و خلاء را پر می‌کند.

این مردم طبقه کارگر هستند که تانک‌ها را جلو می‌برند بمب‌افکن‌ها را به پرواز در می‌آورند و زیردریایی‌ها را مدیریت می‌کنند. این ماشین‌ها نمی‌توانند کارآمد شده و از کار بیفتند مگر اینکه اداره‌کنندگان آنها از اهداف خود بازداشته شوند. برای اینکه این امر رخ دهد به عوامل متعددی نیاز است. رهبری و هماهنگی سیاسی، نگاه مشترک درباره آینده متفاوت وجود با تیرین سطح سازماندهی که فوراً انسجام ایجاد کند و کاملاً بر روی زنان و مردان طبقه کارگر متمرکز شده باشد از جمله عوامل تأثیرگذار در این خصوص هستند. در یک لحظه انقلابی، این کشمکش، ساختارها و فرم‌های غیرمنتظره و جدیدی را از خود بروز می‌دهد. این فرمول‌ها در طول موج تغییر، ناپدید و کنار زده می‌شوند. کار سیاسی که مردم عادی را آماده می‌کند مدت‌ها قبل از بحران شروع می‌شود اما نقطه شروع و قدرت آن توانایی‌اش برای یادآوری به کارگران است که آنها می‌توانند برای خلق یک دنیای جدید مبارزه

کنند یا برای دفاع از دنیای قدیمی بجنگند؛ زیرا این جایگزین‌ها قبل از آنها و در زمان مناسب پیش رویشان وجود دارد.

یادداشت‌ها

1. See [www. marxists. org](http://www.marxists.org), accessed 20 March 2012.
2. Mike Haynes, personal communication, February 2012.
3. Liebknecht, [www. marxists. org](http://www.marxists.org), accessed 20 March 2012.

www.ketab.ir